در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۹۹
مقدمه اصول

جلسه 94

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

خلاصه مباحث گذشته

طبق بیان مرحوم شهید صدر (ره) راهی برای این‌که معانی حرفیه امکان لحاظ استقلالی داشته باشند تصور شد. ایشان فرمود: در نسبت‌های تامه که وجود جزئی آلی دارد، ممکن است همین وجود جزئی آلی، متعلق لحاظ استقلالی قرار بگیرد.

ایشان بین وجود ذهنی و لحاظ فرق قائل شده و فرمود: ممکن است چیزی در ذهن موجود باشد اما انسان از او غافل شده و متعلق لحاظ قرار نگیرد و بالعکس ممکن است اضافه که وجود آلی و نسبت است در ذهن باشد، اما متعلق لحاظ استقلالی قرار بگیرد.

گویا این قبیل مسائل از شئون و قدرتی است که نفس انسان دارد و می‌تواند امری که وجود آلی دارد و در ذهن متقوم به طرفین است را لحاظ استقلالی کند.

اما در مورد نسبت ناقصه طبق بیان و تحلیل ایشان، وجود بما هو هو وجود ندارد و تنها وجودی تحلیلی است؛ لذا ولو قابلیت تقیید دارد اما مفید فایده نیست. مگر بگوئیم ابتدا این وجود را مقید نموده و سپس متعلق لحاظ آلی قرار داده و قضیه را تشکیل می‌دهد.

هم نسبت به کلام مرحوم اصفهانی (ره) و هم نسبت به بعضی از قسمت‌های فرمایش ایشان این اشکال وجود دارد که نباید بحث را معطوف به وجودهای تحلیلی قبل تشکیل قضیه نمائیم بلکه فرض این است که قضیه‌ی موجوده‌ای داریم که نسبت دارد و می‌خواهیم ببینیم بعد وقوع نسبت آیا این قابلیت تقیید دارد یا خیر؟! لذا مطرح شدن نسبت‌های ناقصه توسط ایشان ظاهراً بدون وجه است و شاید به جهت تکمیل بحث ذکر شده‌است.

بررسی کلام مرحوم شهید صدر(ره)

نسبت به کلام ایشان دو اشکال به ذهن می‌رسد:

اشکال اول: ایشان خواستند از این مطلب مسلم که چیزی در ذهن ما باشد و در عین حال مغفول باشد استفاده نمایند که امکان دارد وجودی که حقیقت آن در ظرف ذهن آلی است، متعلق لحاظ استقلالی قرار بگیرد در حالی‌که این دو مطلب ارتباطی به هم ندارند. اما طبق تقریراتی که از ایشان وجود دارد ظاهراً ایشان در صدد بوده‌اند که مطلب اول را دلیل برای مطلب دوم قرار دهند.

اشکال دوم: سلمنا این دو به هم مرتبط باشند و چنین امری بخواهد محقق شود بخاطر این‌که به تعبیر ایشان نفس موجود عجیب و خلاقی است، اما منجر به انقلاب عما هو علیه خواهد شد؛ یعنی برای چیزی که در ظرف ذهن وصف آلیت دارد و مرتبط به دو طرف است، بخواهیم لحاظ استقلالی نمائیم.

مثلاً امکان ندارد زید پسر عمرو را بخواهیم به عنوان زید پسر بکر لحاظ نمائیم؛ برای این‌که دو تصور جدای از هم هستند و در هر تصور وجودی غیر از وجودی سابق محقق می‌شود.

جمع‌بندی ثمره مذکور

برای جمع‌بندی بحث به چند نکته باید اشاره نمائیم:

نکته اول: گفتیم أعلام در معانی حرفیه بین بحث از حقیقت معنای حرفی و بحث از کیفیت موضوعٌ له خلط نموده‌اند. در حقیقت معنای حرفی آلیت وجود دارد که این آلیت در موضوعٌ له معنای حرفی موجود نیست.

نکته دوم: مرحوم آخوند (ره) مسئله‌ی استقلالیت و آلیت را به لحاظ و تصور استعمال کننده مرتبط نموده و فرمود: اگر نیاز استعمالی استعمال کننده استقلالی است از لفظ «إبتداء» و اگر نیاز او آلی است از لفظ «مِن» استفاده نماید. اما اشکال این است که آلیّت و استقلالیت در اختیار متکلم نیست برای این‌که ربطی به موضوعٌ له یا عوارض استعمال ندارد.

نکته سوم: از آن‌جا که در حقیقت معنای اسمی استقلالیّت و در حقیقت معنای حرفی آلیت وجود دارد لذا فرقی میان وجود معنای حرفی در ذهن و یا در عالم خارج وجود ندارد.

البته ما وجود رابط در عالم خارج را به تبع مرحوم آقای خوئی (ره) نپذیرفتیم اما فلاسفه که آن‌را قبول دارند هر جا که وجود رابط و حقیقت ربطی وجود داشت، آلیت نیز موجود است.

نکته چهارم: به نظر ما موضوع له در باب حروف عام است اما نه عامی که مرحوم آخوند (ره) –اتحاد اسم و حرف در ذات– و نه عامی که مرحوم عراقی (ره) فرمود؛ بلکه عامی در کلمات مرحوم اصفهانی (ره) و مرحوم خوئی (ره) وجود دارد اما ایشان آن‌را موضوع له قرار نداده‌اند که عبارت از «معنای اجمالی النسبة الابتدائیه» است.

در این عنوان اجمالی عام، صدق بر کثیرین وجود ندارد؛ یعنی نمی‌گوئیم این عنوان قدر جامع ذاتی بین تمام نسبت‌های ابتدائیه است و لذا قابلیت تقیید دارد.

اما برخی مانند صاحب منتقی الاصول (ره) می‌فرماید: عده‌ای مثل مرحوم اصفهانی (ره) به این جهت که اولاً موضوعٌ له را وجود می‌دانند و ثانیاً وجود قابل تقیید نیست و مربوط به مفاهیم است، لذا از این جهت ثمره صحیح است؛ در حالی‌که با تحقیقی که ما ارائه نمودیم روشن می‌َشود که هر چند معنای حرفی حقیقت آلیت دارد و حقیقت آلیت قابلیت تقیید ندارد، اما موضوع له حرف «النسبة الابتدائیة» به عنوان عام اجمالی است و قابلیت تقیید دارد و لذا ثمره مذکور مورد قبول نیست.

نکته پنجم: ولو طبق نظریه ما ثمره صحیح نیست و قابلیت تقیید وجود ندارد اما طبق مبنای مرحوم آخوند(ره) باید بگوئیم معانی حرفیه قابلیت تقیید دارد.

همچنین مرحوم اصفهانی (ره) نیز باید ثمره را قبول نماید؛ برای این‌که ایشان بین موضوع له و حقیقت تفکیک ننمودند و حرف را همان نسبت در واقع و موجود و وجود ربطی می‌داند و وجود ربطی نیز قابلیت تقیید ندارد.

با توجه به اختلاف مبانی و ترتب ثمره طبق برخی مبانی این‌که بگوئیم بحث از معنای حرفیه در اصول لغو است، از علم و واقعیّت دور و به جهت بی‌اطلاعی از بحث‌های دقیق علمی است.

ثمره‌ای دیگر در معانی حروف

غیر از ثمره‌ای که بیان شد، با توجه به این‌که نباید بحث منحصر به «مِن ابتدائیه» باشد و سایر حروف، هیئات، ضمائر، اسماء اشاره، موصولات و... را نیز داخل در بحث نمود، در مثل آیه شریفه «الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى»[1] اگر کلمه «علی» و «استعلاء» به یک معنا بگیریم یا بین آن‌ها قائل به تباین شویم، در معنا تفاوت ایجاد می‌شود.

در بین قائلین به تباین نیز برخی مانند مرحوم نائینی (ره) قائل به ایجادیت و برخی مانند مرحوم عراقی(ره) و مرحوم اصفهانی(ره) مبنای دیگری دارند که طبق تمام این مبانی، آیه معنای متفاوت خواهد داشت.

البته ذهن فقیه و اصولی بیشتر بر تأثیر این مسئله در فقه متمرکز بوده‌است، لذا بحث را روی اطلاق و تقیید آورده و گفته‌اند معانی اسمیه قابلیت اطلاق و تقیید دارند و معانی حرفیه قابلیت اطلاق و تقیید را ندارند. اما این تحلیل در حقیقت معانی حرفیه در آیات قرآن کریم نیز تأثیر زیادی دارد.

توضیح مطلب این‌که همه می‌گویند آیه مذکور کنایه از قدرت خدای تبارک و تعالی است اما مرحوم نائینی(ره) طبق مبنای خود باید بگوید مقصود خداوند متعال از این استعمال ایجاد استیلاء است. طبق مبنای مرحوم عراقی (ره) باید بگوئیم استیلای خدا بر عرش به عنوان عرض نسبی است.

طبق مبنای مرحوم اصفهانی(ره) باید بگوئیم بین خدا (یک طرف) و عرش (یک طرف) وجود ربطی به نام «النسبة الاستعلائیة» وجود دارد و باید دو طرف را لحاظ نمائیم. زمانی هم که مواجه با اشکال می‌شوند می‌گویند مقصود در عالم ذهن است در حالی‌که معنا ندارد بین الله و عرش ذهنی وجود ربط باشد برای این‌که خلاف مقصود خدای تبارک و تعالی است.

با ملاحظه اجمالی آیات قرآن کریم و وارد کردن مبانی مختلف در بحث معانی حرفیه به تفسیر، فضای تفسیر به کلی متحول خواهد شد؛ کما این‌که طبق ضوابط فلسفی یا عرفانی نیز تفسیر قرآن کریم تفاوت پیدا می‌کند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] طه، 5.